



«امام و شهادت فرزند» در گفت و شنود  
با حجت الاسلام والمسلمین  
سید محمود دعایی

## فرستادگان رژیم شاه، با استواری امام در شهادت فرزند مواجه شدند...

و در حقیقت ذخیره‌ای بود که وجودش می‌توانست برای روزهایی که اسلام محتاج به این گونه استوانه‌های علمی، تقوایی و مبارزاتی است، بسیار مفید باشد. فقدان ایشان بسیار دردناک بود و در لحظاتی بسیار حساس، امام (س) بازوی توانای خود را از دست دادند. ولی به هر حال تقدیر الهی این بود و تعبیر خود امام (س) چنین بود که: «مرگ او از الطاف خفیه خداوند بود.» و شهادت مظلومانه ایشان واقعاً سرآغاز یک حرکت نیرومند و جهشی در مبارزات روحانیت و مردم ما شد. چه بسا ضرورت داشت یک چنین فاجعه‌ای شکل بگیرد تا ما قسمتهای مخفی و ناپیدای شخصیت معنوی و عرفانی حضرت امام (ره) و شخصیت واقعی و گذشته و فداکاری و صبر ایشان را درک کنیم. چه کسی می‌توانست تصور کند که امام (ره) با آن همه علاقه و عاطفه و احساسی که نسبت به این جگرگوشه خود داشتند و با آن همه نیرویی که برای تقویت علمی و اخلاقی فرزند برومند خود صرف و او را به عنوان امیدی برای آینده اسلام تربیت کرده بودند، وقتی این ودیعه الهی از دستشان گرفته می‌شود، آن طور تسلیم خدا باشند و تا آن حد خاضع و آن طور صمیمی در برابر اراده خداوند برخورد کنند؟

از عواطف حضرت امام به حاج آقا مصطفی چه خاطراتی دارید؟  
از خاطراتی که هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم دو خاطره است: یکی این که حضرت امام (س) وقتی از مرحوم حاج آقا مصطفی یاد می‌کردند با یک احساس عاطفی و چه بسا با یک آهی همراه بود. دومین خاطره این که هیچ‌گاه ندیدم که امام در رثای فرزند ارشد خود، مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی (ره) حتی یک قطره اشک بریزند و با این کار پشت دشمن را لرزاندند. دشمن دقیقاً کمین کرده بود که عکس‌العمل این جایت خود را به نحوی در چهره و رفتار امام ببیند. تعدادی از مهره‌هایش را در دو مرحله خیلی دقیق و حساس مأمور کرده بود تا در اولین دقایق شنیدن این خبر ناگوار، عکس‌العمل امام را دریابند. یکی در اولین لحظه‌ای که حضرت امام (س) خبر شهادت فرزند خود را می‌شنوند. رژیم در این مرحله، یکی از مطمئن‌ترین مهره‌های خود را به منزل امام فرستاد و او کسی بود که کینه‌ای جنون‌آمیز با خود امام (ره) و نیز حاج آقا مصطفی (ره) داشت، او شخصی بسیار لاجوج و مهره کارآمدی برای رژیم شاه بود و حضور این شخص

جناب عالی از چه تاریخی با شهید آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی (ره) آشنا شدید؟

آشنایی من با آن شهید سعید از وقتی بود که برای تحصیل عازم قم شدم یعنی سال ۱۳۴۲ ه. ش که در ۱۵ خرداد آن، واقعه توافرسای ۱۵ خرداد پیش آمد. در آن تاریخ، من در کرمان بودم و پس از آن به قم مشرف شدم. امام راحل (س) در بازداشت بودند و مرحوم شهید حاج آقا مصطفی (ره)، بیرونی امام و به عبارتی تشکیلات مربوط به امام را در قم اداره و سرپرستی می‌کردند. در اولین لحظات ورودم به شهر قم، مستقیماً به حضور ایشان رفتم و ایشان نیز با صمیمیت خاصی که از همه مرتب‌ترین با بیت امام استقبال می‌کردند، از من استقبال کردند. در این دیدار تنها نبودم، بلکه چند تن از کرمانیهای مقیم قم نیز با من همراه بودند و این عده هر یک به نحوی مرا به ایشان معرفی کردند، مثلاً قلائی از کرمان آمده، طلبه است... و ایشان با آن لطف خاص و عمیقی که نسبت به طلاب و دوستان جوان روحانی داشتند، دستم را فشردند و مرا در آغوش کشیدند و در حقیقت محبت، مهر و عاطفه خاصی از همان دقایق اول آشنایی با ایشان در من ایجاد شد. پس از آن به مناسبت‌هایی به منزل حضرت امام (ره) می‌رفتم و با مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) ارتباط داشتم، اما ارتباط کاری و تشکیلاتی از وقتی شروع شد که من به دنبال جریاناتی که در ایران پیش آمد، از ایران به عراق مهاجرت کردم و چون تصمیم داشتم در عراق خدمت ایشان رفتم و ایشان هم چون فهمیدند که می‌خواهم در آنجا بمانم راهنماییم کردند که چگونه دوستان همفکر و انقلابی را در نجف و خارج از کشور سازماندهی کنم و در زمینه شکل دادن به مبارزات آنها و بهره گرفتن از امکانات و استعدادهای آنان فعالیت نمایم و به این خاطر، ایشان مرا پذیرفتند و سعی کردیم با یکدیگر علیه رژیم شاه مبارزه کنیم. این ارتباط ادامه پیدا کرد و به خصوص ابراز محبت و دوستی بیش از حدشان بود که هنوز هم تأثیر خود را در من باقی گذاشته است. نقش سازماندهی و جمع‌آوری عناصر مبارز و مطمئن به گردهم و جهاد در راه اسلام بود که منجر به شهادت ایشان شد.

شخصیت ایشان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟  
در مورد شخصیت ایشان بالاترین تعبیر را خود حضرت امام (ره) داشتند که... «مصطفی امید آینده اسلام بود.»

### درآمد

«قطع نظر از تمامی اخبار و تحلیل‌هایی که درباره شکل کیفیت شهادت فرزند گرامی امام (ره) وجود دارد، این نکته بدیهی است که رژیم شاه به این رویداد به دیده فرصتی بی‌بدیل می‌نگریست تا ضمن وارد شدن ضربه‌ای به روحیه امام، دامنه ارتباطات و مجاهدات ایشان را در ادامه نهضت محدود سازد. اینکه این تمنای حکومت طاغوت تا چه میزان به واقعیت پیوست، آشکارتر از آن است که نیازی به بازگویی داشته باشد، اما شنیدن جزئیاتی از وقوع این رویداد و به ویژه نحوه مواجهه امام با آن سرشار از درسهای اخلاقی و معنوی است. حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی این گفت‌و شنود را با کمیته علمی کنگره بزرگداشت شهید سید مصطفی خمینی در آبان‌ماه ۱۳۷۶ انجام داده است که آوردن آن را در این یادمان به هنگام دیدیم.»



**ایشان همیشه از آقا زادگی و دارا بودن شخصیت وابسته و اینکه به دلیل فرزند کسی بودن، مورد احترام قرار گیرد، نفرت داشت. البته این به معنای عدم درک وی از موقعیت و برخورداری او از وجود چنان پدری نبود، بلکه به دلیل درک مستقل و داشتن یک شخصیت اصیل بود. انسان خودساخته و نمونه‌ای بود که می‌خواست به عنوان آنچه که هست مطرح باشد و نه به علت وابستگیها و انتسابات و البته این دلیلی بر تقرب فرد به کمال است.**

جریانات باشد، همیشه می‌کوشید که به عنوان یک شخصیت مستقل که صاحب تفکر و مشی خاصی است، در میان دیگران جلوه کند و آن طور نبود که ایشان چون فرزند و آقا زاده امام (س) بود، از این سمت و موقعیت استفاده کند و این دو دلیل داشت: یکی این که خود ایشان شخصیت تبعی نداشتند و دوم این که نمی‌خواستند حضرت امام متهم به تبعیت شوند و این چیزی بود که خود امام هم بر آن اصرار داشتند که متهم نشوند که عقل منفصل و تعیین‌کننده و جهت‌دهنده‌ای در کنار ایشان است. بر این اساس ایشان کاملاً سعی می‌کرد در جهت تصمیم‌گیریها و حتی مواضع سیاسی امام (س)، خود به تنهایی تصمیم بگیرد و در این روش امام راحل طوری عمل کردند که حتی اگر حاج آقا مصطفی (ره) یک روز تصمیم می‌گرفت که در این امور مداخله‌ای داشته باشد، امکان‌پذیر نبود. و این جاست که ما به شخصیت مستقل و والای مرحوم شهید حاج آقا مصطفی (ره) به عنوان یک شخصیت دارای مشی و صاحب بینش معترف می‌شویم. ایشان همیشه از آقا زادگی و دارا بودن شخصیت وابسته و اینکه به دلیل فرزند کسی بودن، مورد احترام قرار گیرد، نفرت داشت. البته این به معنای عدم درک وی از موقعیت و

نزد امام (س) در لحظه‌ای که این خبر به امام رسید، می‌توانست خیلی معنادار باشد. اولاً حضور او می‌توانست به مثابه نمکی باشد بر زخمی که بر جگر امام گذاشته بودند، ثانیاً می‌توانست دقیق‌ترین گزارش را در مورد عکس‌العمل امام (س) از شنیدن این خبر برای رژیم ارسال کند. دوم، لحظه‌ای بود که حضرت امام برای اولین بار بر سر قبر فرزند خود حاضر شدند. در این جا هم یکی از مهره‌های سرسپرده رژیم که مأموریت‌های خارج از کشور را به عهده داشت، در آن لحظه حاضر شده بود تا ببیند امام چه عکس‌العملی بر سر قبر فرزند خود نشان می‌دهند. در آن لحظه همه اشک می‌ریختند و ضجه می‌زدند، اما امام مثل یک کوه استوار بودند و خیلی عادی با مسئله برخورد کردند و در میان ضجه و هیاهوی حضار وارد اتاق شدند و با متانت هر چه تمام‌تر سؤال کردند که، «قبر مصطفی کدام است؟» افراد داخل اتاق که به شدت اشک می‌ریختند، قبر شهید مصطفی را نشان دادند. امام در کنار قبر نشستند و فاتحه‌ای خواندند و چون قبر مرحوم آیت‌الله کمپانی فیلسوف بزرگوار نیز در آنجا بود، فرمودند برای ایشان هم فاتحه‌ای بخوانید. شخصیت‌های دیگری هم در آنجا بودند و امام از حضار خواست تا برای آنها نیز فاتحه‌ای بخوانند. امام (ره) در طول این مدت مثل کوه استوار بودند و حتی قطره اشکی هم نریختند و خیلی عادی با مسئله برخورد کردند و بازگشتند. این نحوه برخورد برای آن جمع بسیار آموزنده بود. اما رژیم که تصور می‌کرد با این دو صحنه، یعنی یکی در لحظه شنیدن خبر مرگ فرزند و دیگری در لحظه حاضر شدن بر سر قبر او، می‌تواند یک حالت شکستگی و دردمندی در امام ببیند، ناکام شد و فهمید که این روح به قدری بزرگ است و عظمت دارد که مسائلی از این قبیل، هرچه قدر هم سنگین و ناگوار و تلخ باشند، نمی‌توانند در اراده و روحیه ایشان کارگر باشند.

از خاطرات خصوصی خود با حاج آقا مصطفی (ره) برای ما بگویند. حاج آقا مصطفی (ره) به رغم این که فرزند امام (س) بود و می‌توانست به عنوان یکی از آقا زاده‌ها، تعیین‌کننده سیاست و

برخورداری او از وجود چنان پدری نبود، بلکه به دلیل درک مستقل و داشتن یک شخصیت اصیل بود. انسان خودساخته و نمونه‌ای بود که می‌خواست به عنوان آنچه که هست مطرح باشد و نه به علت وابستگیها و انتسابات و البته این دلیلی بر تقرب فرد به کمال است. امام (س) هم هیچ‌گاه اجازه نمی‌دادند که مسائل خانوادگی و عاطفی در امور مبارزاتی و یا مسائل حوزه و اجتماع و روحانیت، داخل شود. امام (س) از ابتدا کوشیده بودند که فرزندان در حوزه تافته جدا بافته نباشد و مانند دیگران مطرح شود و البته این شیوه تربیت، باعث شده بود که آن شهید بزرگوار بتواند در یک جو غیر وابسته در حوزه علمیه، خود را بسازد و به خاطر لیاقت و پشتکار خود به آن مقام مستقل علمی برسد. به همین علت، امام (س) از جهات علمی و اخلاقی به فرزند خود، احترام فراوان می‌گذاشتند و مطمئن بودند که وی مقام مستقل و ارزشمندی دارد. ناگفته نماند که ضرورت زندگی در آن خانواده، به خصوص دوران تبعید امام در ترکیه، دوران فراغت و موقع مغتیمی برای کسب فیوضات علمی برای حاج آقا مصطفی (ره) بود و نیز به عنوان یک هم بحث، ندیم، مشاور علمی برای امام (س) و وجود مفید و باارزشی در لحظات غربت و بی‌خبری جامعه ایران از امام و امام از جامعه بود. ایشان در آن مدت از محضر پدر بزرگوارش کسب فیض فراوانی نمود. در عین حال که خود ایشان یک شخصیت برجسته و یک مجتهد مسلم بودند، اما در جایی که مربوط به بهره‌گیری از محضر امام (ره) می‌شد، ایشان به سان یک شاگرد متواضع و تشنه کسب دانش و معرفت، در جلسه درس پدر حضور پیدا می‌کرد و گاهی به قدری برجستگی علمی ایشان در این محضرهای علمی مشهود و مشهور بود که حتی خود امام (ره) هم با تمام خودداری، مجبور به اعتراف و پذیرفتن نقطه نظرات ایشان می‌شدند.

ایشان با این که می‌توانستند از امکانات مالی فراوانی استفاده کنند و خود مجتهدی بودند که می‌توانستند در وجوهات مالی و شرعی تصرف کنند، با وجود این، به مثابه یک طلبه عادی در حوزه‌ها حضور داشتند. در تمام مدتی که ایشان در عراق یا ایران بودند، حتی یک خانه ملکی هم نداشتند. یا در منزلی اجازه‌ای زندگی می‌کردند یا در کنار پدر خود زندگی را می‌گذراندند. وضع زندگی ایشان بسیار ساده بود و به این دلیل دشمن به هیچ طریق نمی‌توانست خدای نکرده در زمینه‌های مادی و زر و زیور دنیا او را فریب دهد.

او اهل گذشت بود و فروتنی خاص و تواضع ایشان باعث می‌شد در مواقع مهمی که عناصری عجولانه در مورد ایشان قضاوت یا برخورد خشن کرده بودند یا احیاناً زنجشی به ایشان وارد آمده بود، با بزرگواری خاصی از این مسائل به راحتی بگذرند. دیگر از خاطرات من از ایشان، همانا میزان تعهد و پایداری ایشان در مورد مسائل مختلف اسلامی بود. اهل غیبت نبودند و تهجد و زیارت‌های مخصوص ائمه اطهار در اعتاب مقدسه را ترک نمی‌کردند. در طول ۱۵ سالی که ایشان در نجف بودند، حتی یک روز نیز زیارت عاشورای ایشان ترک نشد: زیارت عاشورا، با صد لعن و صد سلام مفصلش نه به طور مختصر. از خاطراتی که به ذهنم می‌آید از لحظات حضور ایشان در مجامع علمی نجف بود که هر موقع ایشان





وارد می شد به روشنی احساس می کردیم که بسیاری از عناصری که مدعی مدارج علمی بودند، دست‌وپای خود را جمع و از درگیر شدن با ایشان در بحث خودداری می کردند و اگر ایشان بحثی را شروع می کرد، به رغم کینه‌ای که داشتند، می خواستند از حضور ایشان استفاده کنند و همین حضور علمی ایشان در کنار امام (ره) در نجف موجب شکست دشمن شد که می خواست به نحوی حضرت امام (س) را منزوی کند و از نظر علمی تحت الشعاع دیگر علما و مراجع قرار دهد. وقتی که فرزندان امام (س) با آن بنیه قوی علمی در بحثها درگیر می شد، دیگران بی می بردند که فرزندی که از لحاظ علمی در این حد است، حتماً استاد و مریش رتبه بالاتری دارد. صفت برجسته دیگری که در حاج آقا مصطفی (ره) دیدم، تحمل و سعه صدر در برخورد با گروهها و عناصر مختلف روحانی در نجف بود که با یکدیگر و هر کدام به نحوی با آن مرحوم برخورد داشتند. برخورد وی به حدی همراه با تحمل بود که همه آنها می توانستند، از ارتباط با ایشان و راهنماییها و امکاناتی که می توانست در اختیار آنها بگذارد، بهره بگیرند.

**درباره نحوه شهادت حاج آقا مصطفی (ره) مطالبی را ذکر کنید.**

آن روز صبح، من برای تهیه نان بیرون رفته بودم. هنوز آفتاب نرزد بود، دیدم ننه صغری که بسیار مورد احترام ما بود، فریاد می کشد و پای برهنه می دود و به سرش می زند. من از دیدن این صحنه بسیار تکان خوردم. پیرزن می گفت: «خاک بر سرم شد، آقا بدو». من فوق العاده وحشتزده شدم و به ذهنم چیز دیگری آمد. گفتم: «چی شده؟» گفت: «آقا مصطفی مریض است.» من نان را به دست کسی دادم و گفتم به خانه ام برساند و سراسیمه رقتم. دیدم که آن مرحوم پشت سجاده شان دراز کشیده اند. ابتدا بسیار تلاش کردم با پزشکان بیمارستان نجف تماس بگیرم، ولی موفق نشدم و پزشک قابل و مطمئنی را پیدا نکردم. بلافاصله خود را به بیمارستان رساندم. آنها آن قدر آمادگی نداشتند که یک آمبولانس بفرستند. این لحظات من به من بسیار سخت گذشت. آنجا تصمیم گرفتم این خبر را بدون این که ایجاد وحشت و نگرانی کند به منزل امام برسانم. این طور خبرها را باید خیلی حساب شده و به اصطلاح با ظرافت به بستگان رساند. طبله‌ای آنجا بود، به او گفتم: «به منزل امام می روی و فقط احمداقا را خبر می کنی و می گویی خیلی فوری به منزل اخوی سربزند.» آن طلبه هم رفت و احمداقا را صدارد و ما موفق شدیم با یک تاسکی که به زحمت می توانست به کوچه بیاید، ایشان را به بیمارستان منتقل کنیم. متأسفانه در بیمارستان پزشک کشیک پس از معاینات اولیه تشخیص داد که ایشان از دنیا رفته اند. به علائمی که روی پوست بدن وجود داشت، مشخص بود که مرگ طبیعی نبوده و ناشی از مسمومیت است. در خارج از بیمارستانی که حاج آقا مصطفی (ره) را به آنجا انتقال دادیم، یک ماشین نمره تهران بود که پس از شنیدن خبر مرگ ایشان به طرف بغداد حرکت کرد. در همان لحظات اولیه که امام از مرگ فرزند آگاه شده بودند، یک روحانی نمای وابسته به دربار که بارها به حاج آقا مصطفی (ره) اهانت کرده بود، سعی کرد خود را به امام (س) برساند و آن حالات اولیه امام (س) را پس از شنیدن خبر درگذشت فرزندشان مشاهده کند که البته با آن برخوردی که خودتان می دانید، کسی نتوانست اشک امام (س) را در مرگ فرزندشان ببیند و امام (س) مثل کوه استوار مقاومت کردند و نشان دادند که مسئله فرزند و دلایستگیهای مادی و عاطفی به هیچ وجه نمی تواند در مسیر ایشان اثر

گفتن «لا حول و لا قوة الا بالله» و «انالله و انالیه راجعون» فرمودند، «مصطفی امید آینده اسلام بود، امانتی بود و از دست ما رقت.» در آن زمان این وحشت وجود داشت که این تحمل فوق العاده امام (س) خدای ناکرده باعث ناراحتی قلبی ایشان شود و به همین دلیل تلاش می کردند در مجالسی که جمعیت برای عرض تسلیت به حضورشان می رسیدند، فردی ذکر مصیبت بخواند چون امام نسبت به خاندان اهل بیت و به خصوص مادرشان حضرت فاطمه زهرا (س) حساسیت داشتند و اشک می ریختند. اصلاً حضرت امام (س) بسیار کم در مراسم تدفین و یا نماز میت شرکت می کردند، مگر در موارد استثنایی که فرد فوت شده از شخصیت‌های والای جامعه روحانیت و یا از دوستان و یارانشان بود. شکل شرکتشان نیز بدین گونه بود که از حدود ۵ دقیقه قبل از حرکت جنازه حضور پیدا می کردند و بعد از این که جنازه حرکت داده می شد، مسافتی حدود ۲۰ یا ۳۰ متر را به دنبال جنازه می رفتند و سپس خود را به کناری می کشیدند و سوار تاسکی می شدند و به خانه برمی گشتند. آن روز در مراسم تشییع جنازه فرزندشان هم عیناً همین رفتار را انجام دادند و هیچ گونه امتیازی قائل نشدند. در تمام آن جریانها همه به رفتار امام خیره مانده بودند که ایشان چطور با صبر و تحمل و بدون ذره‌ای

تزلزل، چون کوهی استوار حرکت می کنند. شب اول دفن آن مرحوم، امام (س) به منزل وی سرزدند تا به عروسشان تسلیت بگویند. وقتی از دری وارد شدند که همیشه حاج آقا مصطفی (ره) به پیشواز می آمد، عروسشان خود را به دامن ایشان انداخت و گفت: «چه کار کنم؟ کجاست مصطفی؟» این صحنه کوه را آب می کرد، اما امام با استقامت ویژه خود اشک نریختند و با حالتی قاطعانه خطاب به عروس و خانواده شان فرمودند: «صبر کنید، به خاطر خدا صبر کنید. امانتی بود و از دستمان رقت.» این جریان نه تنها در حالات روحی و فکری، بلکه در نظم برنامه روزمره امام (س) نیز اثر گذاشت. ایشان ساعتی از روز را برای مطالعه کتابهای جدیدی که به دستشان می رسید، اختصاص داده بودند و به عنوان مثال تمامی کتابهای مرحوم دکتر شریعتی را مطالعه کرده بودند و به خصوص به آثار آیت الله مطهری بسیار علاقه و آثار ایشان و آیت الله طالقانی را قبول داشتند. در مورد کتابهای دکتر شریعتی نیز معتقد بودند آنقدر که به این آثار اعتراض و حمله می شود بی مورد است، زیرا تا این حد انحراف در میان آنها وجود ندارد. به خاطر دارم که در آن ایام، کتاب طلوع انفجار نوشته حاج سیدجواد را مطالعه می کردند. حاج احمد آقا می گفت: «وقتی امام از تشییع جنازه بازگشتند، ساعت مطالعه کتابهای روزمره شان بود. کتاب طلوع انفجار را باز کردند و به مطالعه آن پرداختند. تمامی این حالات نشاندهنده این است که امام آنقدر شیفته راهشان بودند که هیچ اتفاقی نمی توانست دگرگونی منفی در وجودشان ایجاد کند. در تمام آن مدت تنها دو جمله از امام (س) در مورد فرزندشان شنیده شد. یکی همان جمله اول که «مصطفی امید آینده اسلام بود.» و دیگر در اولین مراسم شروع در شان بعد از آن واقعه، بسیار گذرا و کوتاه از کسانی که تسلیت گفته و یا به دیدنشان آمده بودند، تشکر کردند و در مورد این که بسیاری از الطاف الهی را امتوجه نمی شویم صحبت کردند و فرمودند که خداوند الطاف خفیه‌ای دارد و الطاف جلیه‌ای و چه بسا این اتفاقات از الطاف خفیه‌ای بوده باشد که الان متوجه نمی شویم، ولی در واقع لطف و مرحمت الهی باشد که در هر حال، هر چه از دوست می رسد نیکوست.

**شب اول دفن آن مرحوم، امام (س) به منزل وی سرزدند تا به عروسشان تسلیت بگویند. وقتی از دری وارد شدند که همیشه حاج آقا مصطفی (ره) به پیشواز می آمد، عروسشان خود را به دامن ایشان انداخت و گفت: «چه کار کنم؟ کجاست مصطفی؟» این صحنه کوه را آب می کرد، اما امام با استقامت ویژه خود اشک نریختند و با حالتی قاطعانه خطاب به عروس و خانواده شان فرمودند: «صبر کنید، به خاطر خدا صبر کنید. امانتی بود و از دستمان رقت.»**

بگذارد. این واکنش امام (س) دشمن را ناکام کرد و خون شهید حاج آقا مصطفی (ره) که به ناحق ریخته شد، درخت انقلاب ایران را آبیاری کرد و منشأ این همه حرکت شد. آن روز را خوب به خاطر دارم که حاج احمد آقا (ره) که فرزندی شایسته و شیفته برای امام (ره) بود، از بیمارستان به خانه آمد و گنج بود که چگونه این خبر را به امام (س) برساند. وقتی به خانه رسید و به طبقه بالا رفت، امام (س) که متوجه ورود حاج احمد آقا شده بودند، فریاد زدند که «احمد از مصطفی چه خبر؟» حاج احمد آقا گفت: «چیزی نیست!» امام دوباره پرسیدند. پسرشان جواب نداد، ظاهراً سومین دفعه بود که با پرسش امام (ره)، حاج احمد آقا نتوانست خودداری کند و به گریه افتاد. امام (س) فرمودند: «اگر مرده بگو، مرگ حق است.» ادامه گریه احمد آقا موضوع را برای امام (س) روشن کرد. کسانی که در آن لحظات سعی می کردند امام (س) را تنها نگذارند، مرحوم حاج شیخ حبیب الله اراکی (ره) و آقای سیدعباس خاتم از افراد شایسته و اطرافیان امام (س) بودند و دیدند که امام چند لحظه‌ای به دست نگاه کرد و بعد از